



تهیه و تنظیم: مهدی پروین زاد

اسلام و سکولاریسم

در گفت و گو با:

دکتر عبدالعزیز ساشادینا



پژوهشگاه مطالعات فرهنگی
مجله مطالعات اسلامی
پرتال جامع علوم انسانی

در کلماتش پشتوانه‌ای از ایمان اسلامی و عشق به معصومین موج می‌زند؛ وقتی به زبان شیرین فارسی صحبت می‌کند، بی آن که تکلفی داشته باشد، چهره گندمگونش در هماهنگی با چشم‌های مهربانش رنگی از صمیمیت و صفاقت به خود می‌گیرد، صمیمیتی که تأثیر سخنانش را در مخاطب مضاعف می‌کند.

دکتر عبدالعزیز ساشادینا، استاد دانشگاه ویرجینیا در آمریکا، دانشی مردی است ۶۵ ساله، تاترانیایی و هندی تبار که در عقیده و ایمان و دفاع از ارزش‌های اسلامی، هر جا که باشد، همراه و همقدم ماست. او گرچه در غربت غرب خانه دارد، اما هر روز آفتاب ایمانش از شرق ایران طلوع می‌کند و قلبش در اینجا، در مشهد می‌تپد.

دکتر ساشادینا در فرهنگ و ایمان، آنچنان با ما بیگانه است که جایه‌جا در کلماتش خود را یکی از ما می‌شمارد. گفت‌وگویی ما با استاد ساشادینا در دو نوبت و در هتل استقلال تهران صورت گرفت. آنچه پیشروی شماست حاصل این دو دیدار است.

که می‌خوانید



دکتر عبدالعزیز ساشادینا دانشمند مسلمان هندی تبار در سال ۱۳۲۱ شمسی در شهر کوچک لیندی در جنوب تانزانیای در خانواده‌ای مذهبی - فرهنگی به دنیا آمد. دوران نوجوانی و جوانی ساشادینا در تانزانیای به تبلیغ مسایل دینی در حسینیه‌ها و مساجد گذشت. وی پس از اخذ دیپلم متوسطه، با استفاده از بورس تحصیلی امام حسین (ع) در تانزانیای، برای تحصیل فلسفه به هند رفت و پس از اخذ لیسانس از دانشگاه علیگره، سال ۱۳۴۶ برای ادامه تحصیل به مشهد رفت و در سال ۱۳۵۲ از دانشگاه فردوسی این شهر لیسانس ادبیات فارسی گرفت. دکتر ساشادینا همزمان با تحصیل ادبیات فارسی در دانشگاه فردوسی مشهد، به تحصیل علوم دینی در حوزه علمیه مشهد پرداخت و ضمناً به صورت مستمع آزاد در کلاس‌های دانشکده الهیات این شهر شرکت می‌کرد و تاپستان هانیز برای ادامه تحصیلات حوزوی به نجف می‌رفت. دکتر ساشادینا در ادامه تحصیلات خود، سال ۱۹۷۳ برای تحصیلات تکمیلی به کانادا رفت و پس از پنج سال تحصیل در سال ۱۹۷۸ موفق به کسب دکترای علوم اسلامی می‌گردید. وی پس از مدتی تدریس در تورنتو، به آمریکا مهاجرت کرد و از آن پس تاکنون در دانشگاه ویرجینیا همچنان به تدریس اسلام‌شناسی مشغول است. دکتر ساشادینا سال‌ها در دانشگاه‌های کشورهای مختلف از جمله در کانادا، اردن و ایران، در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی و روش‌شناسی تدریس کرده است. وی دارای مقالات علمی پرشمار و چند کتاب پژوهشی است که در بخش کتاب‌شناسی استاد آمده است. دکتر ساشادینا در طول زمانی نزدیک به نیم قرن در کنگره‌ها، کنفرانس‌ها و همایش‌های علمی متعدد در کشورهای مختلف حضوری فعال داشته است. وی هم‌اکنون ضمن تدریس در دانشگاه ویرجینیا همچنان در امر تحقیق در موضوعات دینی فعال است.

می‌گشتم، ولی هیچ نشانی از آنها پیدا نکردم. کتیبان: همان طور که می‌دانید، قبل از رژیم پهلوی، شناسنامه و اسم فامیل در ایران مرسوم نبود و همین، کار شمارا دشوار کرده است. احتمالاً شریف اسم پدر رحمت خانم بوده نه فامیلی آنها، اما یک نکته مسلم است و آن این که ایرانی‌ها و بویژه خانواده‌های شیرازی در گذشته ارتباط فراوانی با آفریقا و بویژه با زنگبار داشتند و خانواده‌های بسیاری از ایرانیان هنوز در آنجا ساکن هستند.

□ ساشادینا: اجداد ما از هند به آفریقا آمدند، آنجا مستقر شدند، بابومی‌ها از دواج کردند و برای خودشان خانقاه و مسجدی ساختند و بعد در زنگبار باسواد شدند و زبان فارسی و اشعار سعدی را یاد گرفتند.

می‌کردند. گجرات به دریا راه دارد، هر وقت خانواده ما می‌خواستند به زیارت عتبات بروند از راه دریا با کشتی از طریق بمبئی به بصره و عتبات می‌رفتند و وقتی به مسقط می‌رسیدند می‌گفتند: فاتحه بخوانید چون جدتان در اینجا مدفون است. ما متأسفانه شجره نامه نوشته شده‌ای از گذشته خاندانمان در دست نداریم تا روایتی دقیق و خاندانی داشته باشیم، این اندازه می‌دانم که مادر بزرگ ما از طرف مادرش با شیراز نسبت داشته، اتفاقاً من مدتی در شیراز دنبال خانواده مادری‌ام که اسم دخترشان رحمت خانم شریف بود

کتیبان: جناب دکتر ساشادینا، ضمن عرض خیر مقدم برای حضورتان در ایران و شرکت در همایش دکترین مهدویت، تقاضا می‌کنیم گفت‌وگو را از خاندان و خانواده و سال تولدتان آغاز کنید.

عبدالعزیز ساشادینا: بسم الله الرحمن الرحیم. بنده متولد ۲۲ اردیبهشت سال ۱۳۲۱ شمسی برابر با ۱۲ ماه مه ۱۹۴۲ میلادی در آفریقای شرقی هستم. محل تولد من شهر کوچک «لیندی»، در جنوب تانزانیاست، اما اصالتاً هندی‌ام. سه نسل است که مادر آفریقا هستیم. قبر جد من در مسقط است. دقیقاً نمی‌دانم آنها از چه زمانی از هند به زنگبار و تانزانیای آمدند، ولی می‌دانم که آن زمان آنها کالسکه ساز بودند.

کتیبان: علت مهاجرت اجدادتان به آفریقا مشخص نیست؟

ساشادینا: اجداد من تاجر و ماجرا جو بودند و با کشتی‌های بادبانی تجارت ادویه می‌کردند. سفر رفت و برگشت آنها به خلیج فارس و جنوب، یک سال طول می‌کشید. جد ما در هند مکانیک بود، یعنی کالسکه‌های دوچرخه می‌ساخت که انسان آن را می‌کشید. این نوع کالسکه‌ها در چین هم بود اما حالا در هند به صورت کالسکه سه چرخ درآمده و یک نفر با رکاب زدن آن را حرکت می‌دهد.

کتیبان: اجداد شما از کدام قسمت هند به آفریقا آمدند؟

ساشادینا: اجداد ما در گجرات هند زندگی

ساشادینا: درست است، در آفریقای شرقی، ما اصطلاح «آفرو شیرازی» داریم، یعنی ترکیب «آفریقایی - شیرازی»، این اصطلاح مربوط به خانواده‌هایی است که از طرف پدر یا مادر شیرازی اند و با آفریقایی‌ها ازدواج کرده اند. ایرانی‌ها سازگاری فراوانی با محیط دارند و خیلی زود با بومیان هر جا جوش می‌خورند و فرهنگ آنها را یاد می‌گیرند.

کتیبان: آیا در خانواده شما زبان فارسی هم صحبت می‌شد؟

ساشادینا: بله، در خانواده ما فارسی متداول بود، مادرم نوحه فارسی می‌خواند ولی معنی آن را نمی‌دانست! البته ریشه‌اش را دقیقاً نمی‌دانم از کجاست، یک احتمال این است که آنها زبان فارسی را از ایرانی‌هایی که در گذشته شب‌ها برای شیعیان تانزانیای فارسی تدریس می‌کردند، یاد گرفته بودند،

نکته دیگر این که ما ابتدا مذهب اسماعیلی داشتیم، یعنی هفت امامی بودیم، مبلغین اسماعیلی از هند به تانزانیا می آمدند و این مذهب را آنجا رواج می دادند. بعدها ایرانی ها به تانزانیا آمدند و مادوازه امامی شدیم. آن زمان در تانزانیا و زنگبار جنگ و خونریزی هم شد. البته جماعت بزرگ با اسماعیلی ها بود و ما دوازه امامی ها در اقلیت بودیم. اجداد ما از همان آغاز، آقاخان را به عنوان «پیر» و «شیخ طریقت» قبول داشتند، اما او را به عنوان «امام» قبول نداشتند، او هم مدعی بود که امام است. اختلاف از اینجا آغاز شد، بعد هم شخصی به نام ملا قادر که در نجف درس دینی خوانده بود و به آفریقای شرقی برگشته بود، اعلام کرد که ما دیگر اسماعیلیه نیستیم. من این روایات را از خانواده شنیده ام.

کشیان: فامیلی شما «ساشادینا» که خیلی

هم خوش آهنگ است، به چه معناست؟

ساشادینا: متشکرم، ساشادینا در زبان هندی به معنای «پیرو دین حق یا دین صحیح» است. البته کاملش «ساشادینا والا» ست و حالا والای آن افتاده است.

کشیان: جالب است که برخی از

شیرازی ها هم امروز در پسوند فامیلی شان

عبارت «والا» وجود دارد، مثلا آقای دکتر

اسماعیل حاکمی، در اصل «اسماعیل

حاکمی والا» است.

ساشادینا: این خیلی جالب است. در خانواده ما روایتی شفاهی هست که اجداد ما از هند به آفریقا آمدند، آنجا مستقر شدند، با بومی ها ازدواج کردند و برای خودشان خانقاه و مسجدی ساختند و بعد در زنگبار با سواد شدند و کمی فارسی و اشعار سعدی را یاد گرفتند. در زنگبار هنوز حمای که ایرانی ها برای شست و شوی مردم ساخته اند وجود دارد، این حمام ۹۰۰ سال قدمت دارد.

کشیان: یعنی قبل از آن در آنجا حمام

نبوده است؟

ساشادینا: خیر، آنجا مردم بومی برای استحمام از آب چاه و آب دریا استفاده می کردند و حمام نداشتند. حمام مثل یک پدیده تمدنی از طرف ایرانی ها به هندی ها، اعراب و آفریقای ها ارایه شد و برای آنها تازگی داشت. جالب است که این حمام حالا موزه است و جهانگردان به دیدن آن می روند.

کشیان: زبان رسمی در آفریقای شرقی چه

زبانی است؟

ساشادینا: آفریقای شرقی از نظر فرهنگی و زبانی

□ من ساخته و پرداخته تانزانیا

هستم و طعم تلخ استعمار را

چشیده ام. در تانزانیا ما زنده

بودیم اما فرهنگمان زنده نبود.

استعمارگران سال های سال در ما

عقد حقارت به وجود آورده

بودند. مادر تانزانیا درس

می خواندیم، اما ورقه امتحانمان از

کمبریج می آمد و همانجا هم باید

تصحیح می شد!

خیلی متنوع و غنی است، آنها چیزهایی از هندی ها، اعراب، انگلیسی ها، آلمانی ها و ایرانی ها فرا گرفته اند. در گذشته ما چهار زبان داشتیم. در مساجد زبان رسمی ما اردو بود، در مدرسه انگلیسی می خواندیم، در کوچه و خیابان زبان ساحلی رواج داشت که بومی آنجا بود، عربی هم که زبان اسلامی و دینی بود و همه می دانستند، اما شیعیان این ویژگی را داشتند که فارسی هم می نوشتند.

کشیان: اگر از زبان انگلیسی که زبان

تخمیلی استعمارگران انگلیسی بود

بگذریم، زبان اردو به چه جهت زبان رسمی

مساجد بود؟

ساشا دینا: به خاطر آن که در ایام محرم، مبلغین هندی اعم از شیعه و سنی به آنجا می آمدند و به زبان اردو در مساجد و خانقاهها خطبه می خواندند.

کشیان: وضعیت مساجد و عبادتگاهها

در تانزانیا از نظر مذاهب مختلف چگونه

بود؟

ساشادینا: در تانزانیا «جماعت خانه ها»ی هر گروه مجزا بود، مسجد شیعیان هم از دیگران جدا بود. سنی ها، یعنی شافعی ها و حنفی ها هم مساجد جداگانه ای برای خودشان داشتند. در آفریقای شرقی اکثریت با شافعی هاست.

کشیان: لطفا از پدر و مادر و خواهران و

برادرانتان هم بفرمایید.

ساشا دینا: پدرم کارمند و مسؤول یک شرکت

کشتریانی بود، از لندن اجناسی را می آوردند و می فروختند. مادرم خانه دار و از اهالی زنگبار بود، اما پدرم از شهر دارالسلام مرکز تانزانیا بود. در گذشته به تانزانیا «تانگانیکا» می گفتند.

ما هفت خواهر و برادر هستیم، چهار خواهر و سه برادر. من فرزند پنجم و کوچکترین پسر خانواده ام. همه ما در لندی به دنیا آمدیم. مادر بزرگم در زنگبار معلم مدرسه دخترانه بود. مادر، خاله و دایی ام همه درس خوانده و فرهنگی بودند. پدرم هم اهل مطالعه و کتاب بود. او یک فرهنگ لغت و دستور زبان گجراتی و ساحلی نوشته بود تا هندی هایی که برای تبلیغ به آفریقا می آیند، زبان آفریقایی را خوب صحبت کنند.

پدرم در سال های آخر زندگی به فکر نوشتن کتابی درباره سیرت حضرت رسول (ص) افتاده بود، آن را شروع کرد، اما نتوانست تکمیل کند و به خاطر عارضه سکته قلبی ناگهان در سن ۴۴ سالگی فوت کرد. البته قلب من هم با باتری کار می کند، اما آن زمان پزشکی به اندازه حالا پیشرفت نکرده بود، از طرفی تانزانیا هنوز زیر سلطه انگلیس بود.

کشیان: چه خاطرات و مشاهداتی از

دوران استعمار زادگاهتان تانزانیا به دست

استعمارگران غربی دارید؟

ساشادینا: همانطور که می دانید تانزانیا قبل از جنگ جهانی اول، مستعمره آلمان بود، وقتی آلمان در جنگ جهانی اول شکست خورد، همه آفریقای شرقی به دست انگلیسی ها افتاد و ما مستعمره آنها شدیم. مادر بزرگ من کمی آلمانی می دانست، اما ما، یعنی نسل بعدی، به دوره استعمار انگلیس وارد شدیم. در ۱۹۶۰ میلادی بعضی از ممالک مستعمره آزاد شدند.

آفریقای شرقی، غربی، غنا، گینه و تانزانیا هم به ظاهر مستقل شدند ولی استقلال فکری و فرهنگی برای آنها حاصل نشد؛ حتی اقتصاد این کشورها هم دست خودشان نبود. استعمارگران به ظاهر رفته بودند و کسانی که بر سر حکومت نشسته بودند، تربیت یافته دانشگاه های غربی بودند و نیابتاً از طرف استعمارگران این کشورها را اداره می کردند. یعنی می خواهم برسانم که استعمارگران ما را زها نکرده اند و استقلال واقعی به مردم ندادند. من ساخته و پرداخته تانزانیا هستم، در مدارس آنجا درس خوانده ام و طعم تلخ استعمار را چشیده ام، در تانزانیا ما زنده بودیم اما فرهنگمان زنده نبود، استعمارگران سال های سال در ما عقد حقارت به وجود آورده بودند که شما هیچ چیز نیستید و هر آنچه ما می گوئیم

باید پیروی و اطاعت کنید.

استعمار انگلیس و فرانسه از همه قوی تر بود. مادر مدرسه در کتاب های درسی، جغرافی استرالیا را می خواندیم اما از جغرافیای آفریقا خبری نبود. ادبیات هم همینطور. بعد از جنگ جهانی دوم، اگر کسی در تانزانیا زبان انگلیسی می دانست و حرف می زد، کار داشت و گرنه بیکار می ماند. استعمارگران و دست نشانده های آنها فرهنگ بومی ما را مسخره می کردند. ما در تانزانیا درس می خواندیم، اما ورقه امتحانمان از کمبریج می آمد و همانجا هم باید تصحیح می شد! شما در ایران هیچ وقت چنین وضعی را تجربه نکرده اید. هیچ وقت استعمارگران به صورت مستقیم کشور شما را مستعمره نکرده اند. ما در چنین شرایطی در تانزانیا بزرگ شدیم.

کتابخانه: پدرتان در آن شرایط چه فعالیتی

داشت؟

ساشا دینا: آن موقع پدرم چاپخانه ای تاسیس کرده بود و کتابی هم در مورد حضرت فاطمه (س) به زبان محلی نوشته بود تا مردم درباره آن حضرت بیشتر یاد بگیرند.

پدرم در ۱۴ سالگی ذاکر امام حسین (ع) بود و در مسجد «باگامایو» ذکر امام حسین (ع) می گفت و در ماه محرم آنجا سخنرانی می کرد. ما در تانزانیا مداحی به صورتی که در ایران متداول است نداشتیم، اما سخنرانی و ذکر مصیبت داشتیم. مادرم هم ملا بود و برای خانم ها به زبان محلی صحبت می کرد. و ذکر مصیبت امام حسین (ع) می گفت. ارتباط خانواده ما با شهرهای مذهبی عراق خوب بود. در زمان مرجعیت آیت الله آقا سیدابوالحسن اصفهانی در عراق، خانواده ما در آفریقای شرقی مقلد ایشان بودند و برای زیارت به نجف و کربلا می رفتند. زیارت ائمه دین برای ما خیلی اهمیت داشت. من ۱۱ ساله بودم که مادرم مرا با خودش به کربلا برد و اولین بار در همان سن به مشهد رفتم و ماه محرم آنجا بودم.

کتابخانه: دلیل خاصی داشت که مادرتان

از بین همه فرزندان شما تنها شما را در آن سن به کربلا و مشهد برد؟

ساشا دینا: بله، این هم داستانی دارد. مادرم می گفت: وقتی تو سه ماهه بودی، سخت مریض شدی و بیماریت آنقدر شدید شد که نزدیک بود بمیری. می گفت: روز هشتم محرم من نذر حضرت ابوالفضل کردم که تو شفا پیدا کنی و تو را به کربلا پیش حرم حضرت ابوالفضل ببرم، بعد که

□ پدرم در ۱۴ سالگی ذاکر امام حسین (ع) بود و در مسجد «باگامایو» ذکر امام حسین (ع) می گفت و در ماه محرم آنجا سخنرانی می کرد. مادرم هم ملا بود و برای خانم ها به زبان محلی صحبت می کرد و ذکر مصیبت امام حسین (ع) می گفت.



معجزه وار خوب شدی، این نذر مانده بود تا ۱۱ ساله شدی؛ می خواهم برسانم که ما با چه فرهنگی بزرگ شدیم، با فرهنگ بسیار غنی تشیع. کتابخانه: مادرتان تا چه سالی در قید حیات بودند؟

ساشا دینا: مادرم تا سال ۱۳۵۴ زنده بود. موقع فوت ایشان من در کانادا بودم و از آنجا برای تشییع به تانزانیا رفتم.

کتابخانه: لطفاً کمی هم از خاطرات دوران

نوجوانی و جوانی تان در تانزانیا بفرمایید.

ساشا دینا: آنطور که یادم هست، از سن ۱۳ سالگی صبح های زود بعد از صلاة الفجر در تانزانیا در دهه اول ماه محرم که مجلس روضه دایر بود، هر روز ۱۵ دقیقه روضه می خواندم. صدای خوبی داشتم و نوحه می خواندم. پدرم کتابی داشت و می گفت: از جایی که علامت زده ام نوحه بخوان. بعد هم حسینیه ای به نام حسینیه حضرت علی اصغر برای بچه ها درست کردم و در آن سن نوجوانی معلم بچه ها شدم! پدرم که فوت کرد، ما به خاطر وضع نامناسب اقتصادی مجبور بودیم همگی کار کنیم.

مادرم، هم خیاط بود و هم ملاً، خیاطی می کرد و از آن راه با کمک بچه هایش زندگی را اداره می کرد. او ماهفت نفر را به سختی بزرگ کرد. آن موقع، من هم درس می خواندم و هم قرآن، زبان انگلیسی و ریاضی به بچه های پولدار درس می دادم و از آن راه، درآمد مختصری هم داشتم. یادم هست اولین بار در سن ۱۷ سالگی در یک مجلس عمومی سخنرانی کردم. روز رحلت پیامبر (ص) بود و گفتند ما هیچ کس را نداریم که سخنرانی کند؛ آن روز در حسینیه بزرگ دارالسلام به زبان محلی درباره رسول خدا (ص) صحبت کردم و این اولین تجربه سخنرانی ام در یک مجلس بزرگ و عمومی بود. از آن زمان تا امروز - جز یک سال که سخته کردم - ده روز اول محرم را هر جا که باشم، وقف امام حسین (ع) هستم و این جزو مفاخر بنده است که این ده روز در خدمت حضرت فاطمه زهرا (س) هستم.

کتابخانه: در آن سال ها سفرهای تبلیغی هم

به داخل یا خارج از تانزانیا داشتید؟

ساشا دینا: بله، ۱۸ ساله که بودم مرا برای سخنرانی به ماداگاسکار فرستادند؛ گفتند: آنجا در ماه محرم نیاز دارند کسی به زبان محلی برایشان صحبت کند، چون ملاحایی که از هند به آنجا می رفتند، زبان محلی را نمی دانستند. بحمدالله این عشق حسینی در من تبدیل به ولایت توأم با معرفت نسبت به اهل بیت (ع) شد و از ۱۳ سالگی دوران تربیت و رشد معنوی ام شروع شد. من اعتقاد دارم اگر عشق حسینی نبود، هرگز نمی توانستم این مراحل رشد را طی کنم.

کتابخانه: تحصیلات ابتدایی و

متوسطه تان را هم در همان شهر لیندی

گذرانید؟

ساشا دینا: من تا کلاس پنجم در لیندی درس خواندم، اما آنجا بیشتر از کلاس پنجم نداشت، به همین خاطر پدرم از لیندی مهاجرت کرد و به پایتخت، یعنی دارالسلام رفتیم. پدرم اهتمام زیادی به درس ما داشت، به هر حال، بعد از گرفتن دیپلم متوسطه، بزرگان قوم گفتند: خوب است به نجف بروی، لباس روحانیت بپوشی و درس دینی بخوانی، چون زمینه اش را داری. پدرم مخالفت کرد و گفت: خدمت کن، اما در لباس روحانی نباش، چون این قوم قدر روحانی را نمی دانند؛ بهتر است از نظر درآمد مستقل شوی و بعد به دین خدمت کنی. گفتم: آخر چطور می شود هم درس بخوانم، هم مستقل شوم و خدمت کنم؟ گفت: می توانی معلم یا استاد دانشگاه شوی. بعد که بزرگان قوم با من

مصاحبه کردند به آنها گفتم: اگر نجف بروم معمّم نخواهم شد! گفتند: آخر توصیفه عقد و طلاق را می خوانی، سخنرانی و ذکر مصیبت هم می کنی، چرا نمی خواهی روحانی شوی؟ گفتم: پدرم مخالف است و می خواهد مستقل باشم و به دین خدمت کنم. شما به من بورس بدهید تا از نظر مالی مستقل شوم و درس بخوانم. گفتند: پس به هند برو و آنجا ادامه تحصیل بده.

کشیان: این بورس تحصیلی چگونه در اختیار بزرگان قوم قرار گرفته بود و منابع مالی آن از کجا بود؟

ساشادینا: در تانزانیا «بورس تحصیلی امام حسین (ع)» رایج بود و این هم داستانی دارد، در تانزانیا هنوز رسمی هست که روز عاشورا مردم به

جای این که نذورات خودشان را تنها به صورت غذا به مردم بدهند، پذیرایی مختصری با غذای ساده دارند و بیشتر نذوراتشان را به صورت وجه نقد جمع آوری می کنند و بعد تحت نظر بزرگان قوم، یک بورس تحصیلی به نام امام حسین (ع) ترتیب داده اند که از آن طریق به فرزندان خانواده های کم درآمد بورس می دهند که در کشورهای دیگر تحصیل کنند. خوب، امام حسین (ع) هم فرموده که همه اش بخورید!

کشیان: این رسم، خوب و پسندیده و در عین حال نشان دهنده رشد فکری شیعیان تانزانیا است.

ساشادینا: در آمریکا وقتی دانشجویانم از زندگی ام می پرسند و به آنها می گویم من با بورس امام حسین (ع) به دانشگاه آمده ام، می پرسند: این امام حسین کیست؟ و تازه اول تبلیغ من شروع می شود تا از اسلام و پیامبر (ص) و امام حسین (ع) برایشان صحبت کنم.

ببینید! شیعیان تانزانیا از دین اسلام و تشیع خیلی کم می دانستند، عربی و فارسی را هم زیاد نمی دانستند، اما به همان مقدار کم خوب عمل می کردند. آنها عشق امام حسین (ع) را در دل داشتند و کارهای خوبی در این راه انجام می دادند. کارهایشان نظم و انسجام خوبی داشت و خودشان را خیلی مقید می دانستند که به ایتمام و فقر کمک کنند و واقعاً به داد مردم کم درآمد می رسیدند و بچه های فقیر اما با استعداد را برای ادامه تحصیل تشویق می کردند تا به هند، لندن یا نجف بروند. بالاخره

□ از سن ۱۳ سالگی صبح های زود بعد از صلاة فجر در تانزانیا در دهه اول محرم، هر روز ۱۵ دقیقه روزه می خواندم. بعد هم حسینیه ای به نام حسینیه حضرت علی اصفیر برای بچه ها درست کردم و در سن نوجوانی معلم بچه ها شدم.

در این دانشگاه تحصیل کرده اند. مؤسس این دانشگاه، میرسید احمدخان بوده که فکر معتزلی داشت و ادعا می کرد از اولاد حضرت موسی کاظم (ع) است. او شیعه نبود ولی نسبت به تشیع، روی خوشی داشت. من در این دانشگاه اساتید خوبی داشتم. استاد اخلاقیات ما آقای معین الدین بود که انسان بزرگوار و پاکی بود. ایشان سنی منسوب و صوفی مشرب بود و برای ما خیلی جذابیت داشت. یکی دیگر از اساتید خوب ما، سیدالعلما علینقی نقوی بود که در تربیت فکری من خیلی مؤثر بود. ایشان هم مردی وسیع النظر و آگاه بود. در درس او، سنی و شیعه حاضر می شدند. به ما فقه شیعه تدریس می کرد و در لباس روحانیت بود. سال آخر تحصیل در هند، با استاد نبی هادی آشنا شدم. ایشان فارغ التحصیل دانشگاه تهران و استاد زبان فارسی در هند بود.

کشیان: بچه درس هایی در هند تحت عنوان رشته فلسفه می خواندید؟

ساشادینا: خوب، رشته اصلی من فلسفه بود، ولی دو رشته دیگر هم داشتم، علوم قرآنی و علوم سیاسی. ما در آن دوره چهار ساله، علاوه بر فلسفه غرب، فلسفه شرق، اعم از فلسفه اسلامی، بودایی و هندو را هم می خواندیم. من بعد از اتمام تحصیل در هند تصمیم گرفتم برای ادامه تحصیل به مشهد بروم.

کشیان: این تصمیمتان دلیل خاصی داشت؟

ساشادینا: بله، همانطور که گفتم، من در سال آخر تحصیل در هند با استاد نبی هادی آشنا شدم، آنجا با ایشان صحبت کردم و گفتم از دانشگاه مک

گیل کانادا پذیرش گرفته ام، اما آنها گفته اند که بورس ندارند و من هم بدون بورس نمی توانم جایی بروم چون پولی ندارم. به من گفته بودند که آقاخان رئیس فرقه اسماعیلیه به دانشجویان کم بضاعت بورس تحصیلی می دهد. من با آدرسی که از ایشان داشتم مکاتبه کردم ولی متوجه شدم که یکی از شروط اعطای بورس ایشان این است که دانشجو باید اسماعیلی مذهب باشد! گفتم: من اسماعیلی نیستم و نمی خواهم اسماعیلی شوم، دروغ هم نمی گویم. گفتند: آیا ممکن است در آینده اسماعیلی شوی؟

کشیان: ۹



مرا هم با همین بورس امام حسین (ع) به هند فرستادند و من با همین بورس در دانشگاه علیگره به تحصیل مشغول شدم و لیسانس فلسفه و معارف اسلامی گرفتم.

کشیان: لطفاً مختصری هم از دانشگاه علیگره و همین طور از اساتید تأثیر گذاری که در این دانشگاه داشتید بفرمایید.

ساشادینا: همانطور که می دانید دانشگاه علیگره یکی از دانشگاه های معتبر اسلامی در هند است. مشهور است که نهرو و بسیاری از چهره های سرشناس هند

گفتم: نه، من مذهب خودم را دارم و نمی خواهم تغییر مذهب بدهم و آنها نپذیرفتند. استاد نبی هادی گفت: مگر تو علاقه مند نیستی درباره تشییع تحقیق کنی؟ گفتم: چرا، گفت: خوب، چرا به مشهد نمی روی. رئیس دانشگاه مشهد آقای دکتر اسماعیل بیگی دوست من است، برایش نامه می نویسم و تو را معرفی می کنم تا به تو بورس بدهند. راستش من درباره رفتن به مشهد شک داشتم که پیشنهاد ایشان را بپذیرم، چون می خواستم اول زبان عربی را خوب یاد بگیرم و بعد تحقیقم را درباره شیعه شناسی ادامه بدهم. آن زمان دانشگاه کویت اعلام کرده بود که به آفریقایی ها بورس تحصیلی می دهد؛ پرس و جو کردم، دیدم این بورس فقط مختص آفریقایی های سیاه پوست است، من هم که سیاه پوست نبودم. جالب است که آن موقع ایران هم به آفریقایی ها بورس تحصیلی می داد، اما شرط سیاه پوست بودن در آن نبود، به همین خاطر تصمیم گرفتم از راه زمینی به ایران بیایم. در پاکستان پولم را دزدیدند و من بی پول وارد زاهدان شدم، اما از آن روز به بعد ایرانی ها دست مرا گرفتند و رهایم نکردند؛ گویی در من چیزی دیده بودند. به هر حال، مرا به مشهد رساندند. در آنجا به مسافرخانه ای رفتم، آن موقع هنوز زبان فارسی نمی دانستم، به زبان انگلیسی قیمت اتاق مسافرخانه را پرسیدم، مسئول آنجا گفت: مادو نوع اتاق داریم، پنج تومانی و ده تومانی. گفتم: فرقتان چیست؟ گفت: اتاق پنج تومانی تخت ندارد و ده تومانی دارد. گفتم: همان پنج تومانی بهتر است چون برای خوابم یک زیرانداز سفری داشتم، ۱۵ روز همینطور بی پول در مشهد ماندم و از بی پولی ساعت و بخشی از لوازم و لباس هایم را فروختم. بعد از آن، یک روز مستأصل به حرم امام رضا(ع) رفتم و گفتم: امام رضا! من گرسنه ام و روی آن را ندارم از کسی غذا طلب کنم و بگویم گرسنه ام. از مادرم یاد گرفته بودم که از هیچ کس غذا نخواهم. مادرم می گفت: از گرسنگی بمیرید ولی از کسی غذا طلب نکنید، عیب است. مادرم می گفت: آب را می توانید طلب کنید، امام حسین(ع) آب طلبید، اما غذا نباید طلب کنید. من در حرم امام رضا(ع) نماز ظهر را خواندم و به حضرت شکوه کردم و گفتم: امام رضا! جز خدا و شما در این شهر هیچ کس را ندارم و گرسنه ام، و بعد با آن وضع ملتهب از حرم بیرون آمدم و سرگردان مسجد گوهرشاد را تماشا می کردم، جوانی مقابلم آمد و به زبان فارسی چیزی گفت که نفهمیدم، به انگلیسی گفتم: فارسی نمی دانم، آن جوان به

□ روز عاشورا در تانزانیا رسم این است که مردم به جای این که نذورات خودشان را تنها به صورت غذا به مردم بدهند، پذیرایی مختصری می کنند و کمک هایشان را به صورت وجه نقد جمع آوری می کنند و بعد تحت نظر بزرگان قوم، یک بورس تحصیلی به نام امام حسین(ع) ترتیب داده اند.

انگلیسی شکسته بسته ای گفت: کی هستی؟ گفتم: دانشجو هستم. گفت: فردا نهار بیا با هم باشیم. من پیش خودم گفتم او می خواهد فردا به من نهار بدهد، پس امروز را هم باید تحمل کنم. پذیرفتم، فردایش دوباره به حرم رفتم، نماز خواندم و بیرون حرم منتظر ایستادم. آن جوان آمد و مرا به خانه اش برد؛ خانه بزرگ و مجللی که معلوم بود متعلق به آدم ثروتمندی است. راستش من از وضع سرولباس و کفش خودم خجالت کشیدم چون بخشی از لباس هایم را برای خریدن غذا و کرایه مسافرخانه فروخته بودم. این خانه متعلق به آقای حاج کاظم الستی از تجار مشهور مشهد و از خانواده های اصیل بود. خیلی به من محبت کردند و بعد از صرف نهار از وضع و حالم پرسیدند. گفتم: قرار بود در دانشگاه مشهد به صورت بورسیه تحصیل کنم، حالا بی پول و سرگردان اینجا مانده ام. هر روز بهم به دانشگاه سر می زنم، اما تحویل نمی گیرند و کارم درست نمی شود. حاج آقا الستی همان لحظه به رئیس دانشگاه مشهد تلفن زد و گفت: این دانشجو مدتی است از هند به اینجا آمده و گیر کرده، شما چه کار

می کنید؟ همان تلفن کار خودش را کرد و باعث ثبت نامم به صورت بورسیه در دانشگاه مشهد شد. ببینید امام رضا(ع) چگونه راهها را باز و کارها را درست می کند! درست همان سال بود که عمویم می خواست به حج برود و از من دعوت کرد همراه او بروم و گفتم: کسی مثل شما را لازم دارم که همراه من باشد. این اولین سفر من به مکه بود. البته بعد به حج واجب هم رفتم.

کتابخانه: آن زمان هنوز ازدواج نکرده بودید؟

ساشادینا: نامزد گرفته بودم اما ازدواج نکرده بودم. آخرین سالی که در هند بودم، مادرم اصرار داشت که باید نامزد بگیری و بعد برای تحصیل به خارج بروی؛ زود هم برگردی و ازدواج کنی.

کتابخانه: چه سالی برای تحصیل به مشهد آمدید؟

ساشادینا: من سال ۱۳۴۶ به مشهد رفتم. آنجا یک سال به من مهلت دادند که زبان فارسی یاد بگیرم. من بعد از یاد گرفتن زبان فارسی، برای تحصیل در رشته ادبیات فارسی به دانشگاه فرودسی مشهد رفتم و همزمان نزد استادان حوزه علمیه مشهد، از درس های آقایان: افتخارزاده، سیدفاضل میلانی، استاد شانه چی، استاد واعظزاده خراسانی و استاد مشکوه الدینی استفاده کردم و سال ۱۳۵۲ موفق به دریافت لیسانس ادبیات فارسی از دانشگاه فرودسی مشهد شدم؛ در ضمن، به صورت مستمع آزاد از کلاس های درس دانشکده الهیات استفاده می کردم.

در سال هایی که در ایران بودم، هر سال تابستان ها به نجف می رفتم و آنجا از درس های استاد محمدباقر خراسانی و آقای محمدتقی حکیم استفاده می کردم. در درس مرحوم سیدجعفر مرعشی هم که صبح ها تشکیل می شد، حاضر می شدم.

کتابخانه: لطفاً از خاطراتتان در دوره تحصیل در دانشکده ادبیات مشهد بفرمایید.

ساشادینا: آن زمان استادان واقعاً با شور و شوق و دلسوزی خاصی به ما درس می دادند. استاد غلامحسین یوسفی، استاد احمدعلی رجایی و استاد مینوی از استادان دلسوز من بودند. یادم هست سه بار از درس شاهنامه رد شدم و هر بار استاد می گفت: نمی توانم به شما نمره بدهم، برو بازم بخوان. من یک تابستان نشستم و به دقت شاهنامه خواندم. استاد می گفت: باید به حدی برسی که بتوانی شعر فارسی را قشنگ بخوانی، خواندن شعر فارسی هنر می خواهد. آخرین باری که امتحان دادم، استاد به

من نمره الف داد و گفتم: حالا می توانی به خارج بروی و ادبیات فارسی را هم تدریس کنی. من هرگز در ایران احساس غریبی نکرده ام، همیشه احساس می کردم همه مردم مرا دوست دارند، اصولاً ایرانی ها با خارجی ها رفتار خوبی دارند.

کتابخانه: در سال هایی که در مشهد اقامت داشتید، با مرحوم استاد محمد تقی شریعتی و دکتر شریعتی هم ارتباط داشتید؟

ساشادینا: بله، در مشهد به درس قرآن استاد محمد تقی شریعتی در همان کانون نشر حقایق اسلامی می رفتم. دکتر شریعتی هم در دانشگاه مشهد استاد تاریخ ما بود. آن موقع در دوره چهار ساله لیسانس ادبیات مرسوم بود که دانشجویان باید دو سال تاریخ بخوانند و این درس را دکتر شریعتی به ما می داد. البته درس تاریخ ایشان، تاریخ به مفهوم مصطلح نبود، اسلام شناسی و تاریخ فکری و در حقیقت ترویج اسلام بود. من یادم هست که همیشه در کلاس ایشان منتظر بودیم که مثلاً چه زمانی به موضوع خلافت و یا حمله مغول می رسیدیم و نمی رسیدیم! دکتر شریعتی می آمد و آزادانه به ما درس می داد و خیلی خوب و موثر هم درس می داد.

کتابخانه: چه سالی و چگونه ازدواج کردید؟

ساشادینا: ازدواج من در سال ۱۳۴۴ صورت گرفت و حالا ۴۲ سال است که با همسرم زندگی می کنیم. من همسرم را هیچ وقت ندیده بودم، انتخاب مادرم بود. خانواده ایشان در همسایگی ما زندگی می کردند. آنها خانواده ای خوب و از اهل علم بودند؛ روحانی نبودند، اما عملشان مثل روحانیان بود. عموی همسرم محمد جعفر راشیات، وکیل امام خمینی (ره) در آفریقای شرقی بود. او از ملاهای باسوادی بود که ایام محرم بر منبر مرثیه می خواند. خانواده آنها برای تبلیغ دین خیلی زحمت می کشیدند - خداوند به آنها جزای خیر بدهد - واقعاً تأثیر خوبی بر من داشتند، در تانزانیا مدرسه فیض اسلامی را داشتند و آنجا به جوانان فارسی و عربی و تعلیمات دینی درس می دادند و مساله می گفتند. مرحوم محمد جعفر راشیات را آیت الله بروجردی و آیت الله حکیم می شناختند و آدم مشهوری بود.

کتابخانه: ببخشید چند فرزند دارید و در چه رشته ای تحصیل می کنند؟

ساشادینا: ما دو فرزند داریم، علی رضا و محمدرضا، هر دو با اختلاف چند سال در تورنتو به دنیا آمدند. علی رضا در نیویورک وکیل است و

وقتی نجف می رفتم ایشان را نمی بردم، او به آفریقا می رفت و من به عراق.

کتابخانه: به نظر می رسد مادر تان هم نقش مهمی در زندگی مادی و معنوی شما داشته است.

ساشادینا: درست است. ما با پدرمان کمتر زندگی کردیم. مادرم واقعاً نقش مهم و بزرگی در زندگی همه ما و بخصوص بنده داشتند. یادم هست وقتی مادرم را به مشهد آوردم و مردم می دیدند یک خارجی به زبان فارسی برای آنها ذکر مصیبت امام حسین (ع) را می خواند تعجب می کردند. من تا امروز ۴۲ سال است. هر بار ایران می آیم اگر پیش امام رضا (ع) در مشهد بروم، انگار جایی نرفته ام. باز یادم هست یک بار ماه رمضان پیش آیت الله میلانی رفتم و گفتم: دنبال استادی می گردم که با من کار کند. گفت: به حرم امام رضا (ع) برو و آنجا دو رکعت نماز بالاسر بخوان و ۷۰ مرتبه بگو استخیر الله برحمة خیرة فی العافیة بعد از خداوند حاجت را بخواه. من این کار را انجام دادم، بعد سید محمد علی میلانی (پیش من آمد و گفت: شما استاد می خواهی؟ گفتم: بله، گفت: برادرزاده ام سیدفاضل میلانی را از نجف اخراج کرده اند و به مشهد آمده! و می تواند به شما درس بدهد. من خدمت سیدفاضل میلانی اصول و کلام و دیگر

□ آقای کدیور گفته است که در اسلام اصلاً نمی شود از حقوق بشر صحبت کرد! من با ایشان اختلاف نظر دارم و در فصلی از کتابم «اسلام و حقوق بشر» اثبات کرده ام که بنیاد حقوق بشر نزد ما مسلمانان و در متون ماست.

محمدرضا هم در دانشگاه ویرجینیا در زمینه ژنتیک کار می کند. نکته ای که باید در اینجا به آن اشاره کنم این است که همسرم همیشه مشوق من در تحصیل بوده است. او از خانواده ثروتمندی است و هنوز برایم عجیب است که چگونه با دانشجوی فقیری مثل من ساخته است؟! همسرم واقعاً حق بزرگی برگردن من دارد؛ اصولاً زنی که بتواند مشکلات همسرش را درک کند و با او همکاری کند، خیلی ارزشمند است.

کتابخانه: همسر تان هم به ایران آمده است؟

ساشادینا: بله، ایشان ابتدا فارسی نمی دانست و اصلاً برف ندیده بود، وقتی ماه رجب به مشهد آمدم، هوا سرد بود و برف می بارید و تا چند روز بعد از آن خیابان های مشهد یخ می زد و شهر خلوت می شد. من آن وقت با پیت حلبی برای منزل نفت می خریدم. یادم هست شیر را با الاغ به در خانه ها می آوردند. همسرم هم ایران را مثل من دوست دارد، او هم مثل من عاشق ایران است. ایشان هم در حوزه علمیه درس طلبگی می خواند. من هنوز هم در برخی از سفرها همسرم را با خودم می برم، البته

برای ادامه تحصیل تردید دارم. گفت: با اهل خبره مشورت کرده‌ای؟ گفتم: بله، اما هیچ کس به طور قطعی جوابی به من نمی‌دهد گفت: من به تو یاد دادم که در این گونه موارد چه باید بکنی، مثل دفعه پیش به حرم برو، دورکت نماز بالا سر بخوان و همان ذکر گذشته را ۷۰ بار بخوان و از خداوند به حق امام رضاع) حاجت را بخواه و هر چه در دلت آمد، همان را عمل کن و استخاره هم لازم نیست. همین کار را کردم و بعد یکدله شدم که به کانادا بروم و این تصمیم درستی بود. در کانادا درهای دیگری از رحمت خداوند به روی من باز شد.

کتابخانه: چه سالی به کانادا رفتید؟

ساشادینا: بنده سال ۱۹۷۳ به کانادا رفتم. آنجا خلاء بزرگی از نظر هدایت معنوی بین شیعیان به وجود آمده بود، هیچ عالم و روحانی سنی یا شیعه هم آنجا نبود؛ دیدم مسلمانان آنجا خیلی غرب زده شده‌اند. آنها مشروب می‌خوردند، کریسمس را جشن می‌گرفتند، اما از ایام ولادت و شهادت پیامبر اسلام و ائمه(ع) و نیمه شعبان خبری نبود! اصلاً آنها دینشان را از یاد برده بودند! احساس کردم باید کاری بکنم و شروع کردم به سامان دادن کار شیعیان آنجا. مهاجرین مسلمانی که از کشورهای مختلف به کانادا رفته بودند، نه حلال و حرام را می‌دانستند و نه مقید به چیزی بودند؛ وقتی جمعیتی در غربت بی‌راهنما و رهبر باشند این طور می‌شوند. خب، من هم از طرف آیت‌الله خویی و آیت‌الله میلانی و کالت داشتم و باید کاری می‌کردم. همانجا بود که احساس مسوولیت کردم و برای ایام شهادت و ولادت معصومین(ع) برنامه گذاشتم. در دانشگاه هم پرایشان نماز جمعه ترتیب دادم. در مراسم ما شیعه و سنی همه می‌آمدند. آن موقع هنوز وهابی‌ها قدرتی نداشتند. بنابراین مشکلی نداشتیم اما حالا کار دشوار است، چون وهابی‌ها همه جا پول خرج می‌کنند و تبلیغات دارند.

کتابخانه: چندسال در کانادا تحصیل

کردید؟

ساشادینا: من پنج سال در کانادا تحصیل کردم. البته از این پنج سال دو سالش را در ایران گذراندم چون برای اتمام رسانه‌ام باید به ایران می‌آمدم.

کتابخانه: سطح علمی دانشگاه تورتو در آن

زمان چگونه بود؟

ساشادینا: دانشگاه تورتو آن زمان دانشگاهی نوپدید بود، آنها تازه معارف اسلامی را از شرق شناسی جدا کرده بودند و اسلام شناسی جداگانه تدریس می‌شد. شرق شناسان بحث‌شان بیشتر در تاریخ و تمدن و فرهنگ ملل شرق بود، اما بحث ما درباره دین و

درحالی که در آمریکا و کانادا، اولین کار یک استاد، قراردادای است که برای پول می‌بندد. من گاهی به شوخی به بعضی از آنها می‌گویم: شما همه‌اش از پول صحبت می‌کنید و در ازای دریافت پول علم یاد می‌دهید، بیایید در ایران و نجف ببینید چگونه اساتید آنجا علم آموزی می‌کنند، با علاقه و اشتیاق، و اگر بدانند که شما علاقه‌مندید و ممکن است باعث خیر، هدایت و یا تبلیغ دین می‌شوید، جانشان را وسط می‌گذارند و حتی برای شما ساعت شش صبح هم کلاس ترتیب می‌دهند.

کتابخانه: علت مهاجرت شما از کانادا به

آمریکا و تدریس در دانشگاه ویرجینیا چه بود؟

ساشادینا: سالی که من دکترا گرفتم، یعنی ۱۹۷۸، سال نزول علمی دانشگاه‌های کانادا بود. پول آنها تمام شده بود و دولت کانادا هم دیگر پولی به آنها نمی‌داد و طبعاً استخدامی هم در کار نبود. برعکس، آن زمان آمریکا از نظر امور دانشگاهی وضعیت خوبی داشت، وقتی با آنها مکاتبه کردم پذیرفتند. ابتدا قرار بود برای یکسال در دانشگاه ویرجینیا تدریس داشته باشم، اما گفتند: نمی‌گذاریم بروی و ماندگار شدم.

کتابخانه: چه درسهایی را ابتدا در ویرجینیا

تدریس می‌کردید؟

ساشادینا: بنده ابتدا تاریخ و ادیان را در دین شناسی و زبان‌های فارسی، عربی و اردو را در بخش زبان‌ها تدریس می‌کردم. من به تدریج در چند مقوله مهارت حاصل کرده بودم، اما بعد مسوولان دانشگاه متوجه شدند که بهتر است به جای یک استاد برای تدریس چند زبان، برای هر کدام از زبان‌های فارسی، عربی و اردو چند استاد استخدام کنند. در حال حاضر، ما هشت استاد برای تدریس این سه زبان در دانشگاه ویرجینیا داریم. سه استاد شیعه هم به تدریس دروس اسلامی مشغولند. آقای دکتر سیدحسین نصر، آقای دکتر محمدایوب و بنده.

کتابخانه: استقبال دانشجویان از

کلاس‌های اسلام شناسی در دانشگاه

ویرجینیا چگونه است؟

ساشادینا: اوایلی که من در این دانشگاه تدریس می‌کردم، دانشجویان اسلام شناسی بین ۱۰ تا ۱۸ نفر بودند. اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، حالا لیست انتظار داریم و تعداد دانشجویان ما به ۱۲۰ نفر رسیده و مسوولان دانشگاه می‌گویند چرا این تعداد را به ۴۰۰ نمی‌رسانی! من در پاسخ می‌گویم: کلاس کوچکتر را دوست دارم، به این

□ امام خمینی (ره) به نقش دین در جامعه اصالت داد و بعد از آن دیدیم که نه تنها سخنگویان ادیان ابراهیمی، بلکه سخنگویان ادیان غیر ابراهیمی هم اظهار وجود کردند و در مقابل ستمگران به دفاع از مظلومین پرداختند.

فرهنگ و کلام بود، آنجا متوجه شدم که اساتید من کمتر از من می‌دانند، این را خودشان به من می‌گفتند. به همین خاطر من آنجا ظرف یکسال لیسانس گرفتم و دوره دکتری را هم پنج ساله تمام کردم. این دوره معمولاً هفت یا هشت سال طول می‌کشد اما من چند زبان می‌دانستم و زحمت کشیده بودم، یک لیسانس از هند و یک لیسانس هم از ایران داشتم، بعد هم علوم حوزوی را در مشهد و نجف خوانده بودم و درس خارج آیت‌الله میلانی را رفته بودم. حقیقتاً می‌خواهم بگویم اساتید مشهد و همین طور اساتید نجف که اکثراً ایرانی بودند نسبت به اساتیدی که در کانادا داشتم، حق بزرگتری به من دارند و سطح علمی‌شان بالاتر بود. به هر حال بعد از اتمام دوره دکتری در کانادا مدتی هم آنجا تدریس کردم و بعد برای تدریس در دانشگاه ویرجینیا به آمریکا رفتم.

کتابخانه: از نظر منش فردی اساتید ما چه

تفاوتی با اساتید آنجا دارند؟

ساشادینا: من بارها در آمریکا این موضوع را بیان کرده و می‌گویم یکی از تفاوت‌های فردی اساتید ایرانی اعم از حوزوی و دانشگاهی با اساتیدی که در آمریکا تدریس می‌کنند این است که اساتید ایرانی برای آموزش علم، صحبت از پول نمی‌کنند،

دلیل که می‌خواهم دانشجویانم را بشناسم؛ آخر کلاس باید کیفیت هم داشته باشد.

کشیان: دانشجویان بیشتر از چه ملیتی هستند؟

ساشادینا: دانشجویان مالیت‌های مختلفی دارند، ایرانی، عربی، آمریکایی و ملیت‌های دیگر، حتی جوانان فلسطینی هم به دانشگاه ویرجینیا و کلاس‌های ما می‌آیند تا اسلام را بشناسند. نکته مهم این است که نسل اول مهاجرین در آمریکا اصلاً از دین خودشان خیر ندارند، اما نسل دوم و سوم آنها دنبال اسلام‌شناسی و هویت خودشان هستند.

کشیان: بعد از گرفتن دکتری از کانادا، چرا برای تدریس به جای آمریکا به تانزانیا نرفتید؟

ساشادینا: راستش بعد از این که درس را آنجا تمام کردم، تصمیم گرفتم به تانزانیا بروم و آنجا خدمت کنم، چون زادگاهم بود و به من بورس تحصیلی داده بودند، خوب، تخصص من

دین‌شناسی، روش‌شناسی و معارف اسلامی است. اما دیدم آنجا کاری برای من نیست. آنها بیشتر به پزشک، فیزیکی‌دان و شیمی‌دان اهمیت می‌دادند.

متأسفانه آن موقع هم مثل حالا، جهان سوم و کشورهای در حال رشد، اهمیت چندانی برای علوم انسانی قائل نبودند؛ البته خطاست، علوم انسانی برای تربیت انسان، جهت‌گیری و شخصیت انسان‌ها خیلی

مهم است. علوم انسانی زیربنای همه رشته‌های دانشگاهی است. اگر علوم انسانی نباشد، دانشگاه چه کار می‌تواند بکند؟ ما به اشتباه می‌خواهیم همه‌اش دکتر و مهندس تربیت کنیم، البته آنها هم در جای خودشان لازمند، اما نباید از علوم انسانی غافل شویم. در دانشگاه‌های غرب، در کنار هر یک از شاخه‌های علوم تجربی، ریاضی، فیزیک و غیره یک استاد علوم انسانی هم گذاشته‌اند، حتی در علوم هسته‌ای؛ در آنجا هم یک عالم علوم انسانی نشانده‌اند تا دانشمندان این رشته را راهنمایی کند که علوم هسته‌ای چه رابطه‌ای با علوم انسانی دارد. ما این کار را در ایران نکرده‌ایم و برعکس، حتی دانشکده علوم پزشکی را از دانشکده‌های علوم

نیستیم، بلکه شخصیت‌سازیم و اول هم باید شخصیت خودمان را بسازیم. اگر ما شخصیت نداشته باشیم، هیچ شخصی از ما تأثیر نمی‌پذیرد.

کشیان: به نظر می‌رسد در این تئوری، باید

تعریفی هم از شخصیت به دست بدهید.

ساشادینا: بله، به نظر من هر استادی می‌تواند الگوی خاصی از خودش در کلاس ارائه کند که همان شخصیت اوست. اگر ما از خودمان یک الگوی شخصیتی مطلوب در ذهن مخاطبانمان تصویر نکنیم، قطعاً در اهداف پرورشی خودمان شکست خورده‌ایم. من به عنوان یک استاد مسلمان باید بپذیرم که وقتی در دانشگاه ویرجینیا برابر ۲۰۰ دانشجوی استاده‌ام و تدریس می‌کنم، مؤثر هستم. به نظر من یکی از اهداف مهم آموزش و پرورش، شخصیت‌سازی است. استادی که می‌خواهد شخصیت درستی را به جامعه ارائه دهد، نمی‌تواند نسبت به درسی که می‌دهد بی‌عقیده باشد. اجازه

بدهید یک خاطره برایتان تعریف

کنم؛ در دانشگاه ویرجینیا استادی بود که بحمدالله از آنجا رفت، او همجنس‌گرا بود و این موضوع را صراحتاً و بی‌پروا در کلاس‌ها به دانشجویانش می‌گفت!! دانشگاه هم اعتراضی نداشت! حرف ما با مسؤولان دانشگاه این بود که چرا کسی که انحراف اخلاقی دارد و علناً زندگی جنسی خودش را برای دانشجویان بازگویی می‌کند باید در دانشگاه دین‌شناسی تدریس کند؟! خوب، بعضی از دوستان می‌گفتند:

تولرانس و تحمل داشته باشید، به

هر حال، ما اعتراض کردیم و بالاخره بر اثر اعتراض ما، آن استاد بحمدالله رفت. آخر من نمی‌توانم در دانشگاه اسلام‌شناسی تدریس کنم، اما بویی از اسلام نبرده باشم. حرف ما با مسؤولان دانشگاه ویرجینیا هم این بود که چرا شما شرط گذاشته‌اید که حتماً استادان یهودی و مسیحی معارف دین یهود و مسیحیت را اینجا تدریس کنند، اما در مورد اسلام این شرط را قائل نیستید؟! خوشبختانه آنها حالا این موضوع را پذیرفته‌اند. آخر «علم» که تنها کتاب و نوار و سی‌دی و فیلم نیست، علم در انسان زنده می‌شود و جامه عمل به خودش می‌پوشاند. من معتقدم همانطور که در ریاضیات اصول و مسلماتی وجود دارد و کسی که آن مسلمات را نپذیرد، نمی‌تواند استاد

□ سکولارها هیچ وقت انتظار نداشتند که روزی «سیاست» اخلاقی شود. جالب است که حالا با «معیار دینی» سیاستمداران مورد سؤال قرار می‌گیرند. به همین خاطر است که می‌بینید حتی کنگره و دانشگاه‌های آمریکا هم کمیته اخلاق پیدا کرده‌اند!



انسانی جدا کرده‌ایم و این آسیب‌زاست.

کشیان: با توجه به سابقه تدریس‌تان در کانادا، آمریکا و چند کشور دیگر و تجاربی که اندوخته‌اید؛ به نظر‌تان آن شاکله اصلی که دانشجویان را به سمت اهداف معنوی و اسلامی سوق می‌دهد چه چیز یا چیزهایی است؟

ساشادینا: سؤال خیلی خوبی است. ببینید! من ۳۱ سال است درس می‌دهم و هر سال شاهدیم که سه یا چهار نفر از دانشجویانم مسلمان می‌شوند؛ واقعا ما هیچ وقت کنجکاوی نکرده‌ایم که علت این امر را تحقیق کنیم. من در آمریکا برای خودم تئوری خاصی دارم و معتقدم که ما اساتید فقط عامل اطلاع‌رسانی به دانشجویان و یارانه‌های علمی آنها

ریاضی باشد، در دین هم مسلمات و اصولی وجود دارد و اگر کسی آن اصول و مسلمات را نپذیرفته باشد، نمی‌تواند و نباید اسلام را تدریس کند.

کتابخانه: اگر دهه اخیر را در مقابل دهه گذشته ارزیابی کنید، در شرایط فعلی وضع اسلام‌شناسی و استقبال دانشجویان از این موضوع را در آمریکا و بویژه در دانشگاه ویرجینیا چگونه می‌بینید؟

ساشادینا: ببینید! من نمی‌خواهم خدای ناکرده این حرفم به این صورت تفسیر شود که می‌خواهم درباره موفقیت شخصی خودم صحبت کنم. نه، شرط تواضع خیلی مهم است. بنده متواضعانه عرض می‌کنم. کلاس‌های اسلام‌شناسی ما در دانشگاه ویرجینیا خیلی رونق دارد و این برای اسلام یک دوره طلایی است. من نظرم این است که خداوند فرصتی به ما داده تا آنجا به جهاد علمی، اخلاقی و معارفی بپردازیم و نه تنها معارف اسلامی را به آنها بیاموزیم، بلکه به آنها هم که معارف را می‌دانند، یاد بدهیم که چگونه زندگی کنند. من احساس می‌کنم که بحمدالله آنجا مؤثریم و به اصطلاح جا افتاده‌ایم. به همین خاطر است که در مقابل اصرار دوستان برای تدریس در ایران، همیشه عرض می‌کنم: میدان اصلی جهاد علمی ما آنجاست؛ البته من به ایران هم می‌آیم و در دانشگاه شهید بهشتی «اخلاق پزشکی» را تدریس می‌کنم، اما آن پایگاه را هم حفظ کرده‌ام.

کتابخانه: تدریس اخلاق پزشکی در ایران موضوع جلیندی است یا مسبوق به سابقه است؟

ساشادینا: من معتقدم که اخلاق پزشکی در ایران تا به حال درست تدریس نشده است.

کتابخانه: در این درس، شما چه موضوع و یا هدف‌هایی را پی‌گیری می‌کنید؟

ساشادینا: اخلاق پزشکی کارش توصیه است. ما اخلاق را دنبال می‌کنیم تا بتوانیم بر کار بیمارستان‌ها و تصمیم‌بیماران تأثیر بگذاریم و به جامعه بفهمانیم که باید طبق فرهنگ خودمان عمل کنیم. متأسفانه بعضی‌ها در این مسیر، تنها کتاب‌های نویسندگان غربی را ترجمه کرده‌اند و می‌خواهند طبق آن الگو در ایران عمل بشود! من معتقدم هر فرهنگی باید علاج نابسامانی‌هایش را با توجه به فرهنگ خودش پیدا کند. نمی‌شود فرهنگ خارجی را ترجمه کنیم و اینجا بیاوریم و به مردم بگوییم مثل اینها بشوید! من می‌دانم که تکنولوژی امری جهانی است، اما جوابدهی تکنولوژی را از فرهنگ خودمان باید بجوییم. ما در فرهنگمان

کتابخانه: همانطور که مستحضرید در حال حاضر در ایران شبیه‌سازی حیوانی صورت می‌گیرد، اما شبیه‌سازی انسانی ممنوع است؛ حضرت عالی درباره شبیه‌سازی انسانی چه نظری دارید؟

ساشادینا: شبیه‌سازی انسانی از نظر فقهی درست نیست. در شبیه‌سازی انسانی هیچ تضمینی وجود ندارد که انسان از نسل و اصل پدر و مادرش قطع نشود. انسان باید به نسلش ملحق شود، تسلسل نسل خیلی مهم است چون انسان حامل ارزش‌ها است؛ در حیوان می‌توانیم این کار را انجام بدهیم، چون حیوان ارزش‌ها را در جامعه به وجود نمی‌آورد و مثل انسان تمدن‌ساز نیست. ادامه نسل انسان یکی از آن پنج مقصدی است که غزالی در «مقاصد الشریعه» بیان کرده است. ژنیولوژی یا نسب‌شناسی خیلی مهم است؛ یعنی بچه باید به نسل و نسب خودش ملحق شود تا احترامی داشته باشد، تا امراض او را بشناسیم. ما تا پدر و مادر بیولوژیک انسان را نشناسیم پی نمی‌بریم که او چه مشکلی دارد. تاریخچه بیماری انسان باید حفظ شود. من کتابی هم در این مورد نوشته‌ام که دانشگاه ویرجینیا به زودی آن را چاپ خواهد کرد.

کتابخانه: در شبیه‌سازی انسانی هم بالاخره انسان به پدر یا مادری منسوب می‌شود.

ساشادینا: مشکل اصلی در شبیه‌سازی انسانی این است که سلول‌ها را از هر کسی می‌شود گرفت و می‌تواند مشخص نشود که سلول از چه کسی است؛ آن وقت انسانی که بی‌خانواده و ناشناس است و کسی هم او را نمی‌شناسد، چه وضعیتی در جامعه خواهد داشت؟

کتابخانه: بنابر فرمایش شما آیا می‌شود پذیرفت که اگر یکی از پدر یا مادر مشخص باشند، شبیه‌سازی انسان هم اشکالی ندارد؟

ساشادینا: همین‌طور است، ولی اشکالی که به وجود می‌آید این است که این شبیه‌سازی الان در خدمت پولدارهاست. آنها می‌خواهند فکر ناب‌نخبگان را شبیه‌سازی کنند و فکر می‌کنند اصل کار «ژن» است. مادر علوم طبیعی بر سر این موضوع بحث داریم که بالاخره انسان فقط پرورده «ژن» است یا محیط اجتماعی، طبیعت و تربیت هم در او اثر دارند؟ مثلاً اگر صدام را شبیه‌سازی کنیم، آیا دوباره همان صدام به وجود می‌آید یا ممکن است در اثر تربیت فرق کند؟

کتابخانه: اسلام که می‌گوید: کل مولود

□ من معتقدم سکو لاریزم غرب در شرایط فعلی، خودش را در برابر اسلام، خلع سلاح شده می‌بیند، این است که شتابزده و با عصبانیت دست‌به‌کارهای جنون‌آمیزی می‌زند که در نهایت به ضرر خود آنهاست نه اسلام.

ارزش‌های گرانبهایی داریم و باید در حفظ آنها بکوشیم. نظر من این است که بایستی در کار خودمان «مجتهد» باشیم، نه «مقلد»، خوشبختانه این مفاهیم را مسؤولان دانشگاه شهید بهشتی پذیرفته‌اند.

کتابخانه: حضرت عالی چه ماههایی برای تدریس در ایران هستید؟

ساشادینا: من معمولاً شش یا هشت ماه از سال اینجا هستم - غالباً از نوروز تا مرداد - یعنی از دسامبر تا اگوست. هم‌سرم هم از آمریکا زود خسته می‌شود و می‌گوید: برویم ایران. خودم هم دوست دارم نوروز اینجا باشم. دو سال پیش تمام سال در دانشگاه فردوسی مشهد تدریس داشتم.

کتابخانه: لطفاً به موضوع درس‌هایی هم که در مشهد داشتید اشاره‌ای بفرمایید.

ساشادینا: من به دانشجویان رشته الهیات آن دانشگاه متدولوژی (روش‌شناسی) درس دادم و به دانشجویان رشته ادبیات هم ادبیات.

ساشادینا: بله، احسنتم! اگر ما انیشتین را شبیه سازی کنیم، قطعا انیشتین اول نمی شود. البته شبیه سازی حالا یک هدف سیاسی هم پیدا کرده، جنبه دیگر بحث این است در شرایطی که ما نمی توانیم داروی لازم مستمندان را تهیه کنیم و به آنها برسانیم، آیا سرمایه گذاری در شبیه سازی انسانی تنها کمک به پولدارها نیست؟ ببینید! ما معالجه ژن درمانی داریم اما هر عمل آن ۱۶۰ هزار دلار خرج دارد. این پول را چه کسانی می توانند پردازند؟

کشیان: خیلی از معالجات ابتدا گران بوده اما بعد ارزان شده است.

ساشادینا: همیشه هم این طور نیست. معالجه بعضی از امراض قلبی در آمریکا بعد از گذشت ۱۵ سال به جای این که ارزان شود گرانتر شده است.

کشیان: مسیحیان آمریکا در مورد شبیه سازی انسان چه نظری دارند؟

ساشادینا: آنها هم به طور کلی شبیه سازی انسانی را ممنوع می دانند. حتی برخی از فرقه های مسیحی، تزریق خون را هم ممنوع می دانند، چون با تزریق خون، انتقال ژن هم صورت می گیرد. به طور کلی از سه دین ابراهیمی، موضع ما مسلمان ها نسبت به یهودی ها و مسیحیان در این مورد پیشرفته تر است. ما به دلیل اجتهاد مستمر، نظریات نو را بهتر از یهودی ها و مسیحیان پذیرا می شویم. مادر استفاده از تکنولوژی مشکوک نیستیم، مسیحیان در این میان از همه مشکوک ترند. آنها در مدرنیته هم شک دارند و می گویند: در مدرنیته قداست همه چیز از بین رفته است.

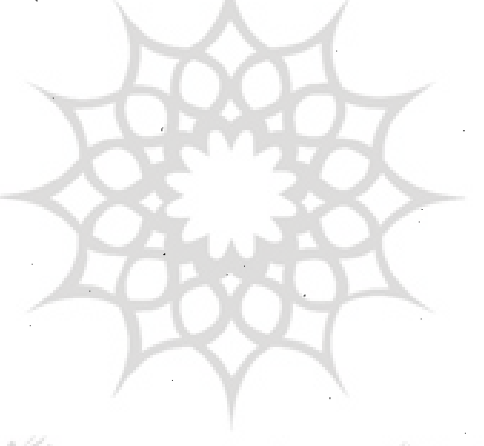
کشیان: علمای شیعه در مورد تکنولوژی هیچ وقت شک نکرده اند. حضرت امام (ره) هم نظرشان در مورد تکنولوژی مثبت بود و تنها در فرهنگ آن بحث داشتند که باید از خودمان باشد. متأسفانه آن تفکر مسیحی مآب و مخالف هر چیز نو، حالا در ایران اثر گذاشته و بعضی ها نسبت به تکنولوژی دیدگاهی منفی پیدا کرده اند و عجیب آن که بعضی از آنها نسبت به فرهنگ غربی تساهل دارند! در حالی که دین ما دین ارزش ها است. ما انقلاب نکردیم که تکنولوژی را کنار بگذاریم، بحث امروز ما هم با دنیا همین است که چرا علم و تکنولوژی را انحصاری می کنید؟ ما انقلاب کرده ایم تا ارزش هایمان را به وسیله ارتباطات و تکنولوژی ارتباطی به دنیا ارائه کنیم و به

غافل شده ایم. در حال حاضر غرب زدگی عجیبی در دانشگاه های ما وجود دارد و این غرب زدگی متأسفانه بیشتر از راه ترجمه می آید. خوب، ماهم یک زمان در سده های نخستین اسلامی به ترجمه آثار یونانی، پهلوی و هندی رو آوردیم و آن آثار را به عربی ترجمه کردیم، ولی بعد از آن نشستیم و با ذهنی آزاد و نقاد، آنها را نقد و بررسی کردیم و آن علوم را بر مبنای اصول خودمان شرح کردیم و بسیار چیزها بر آنها افزودیم و نوآوری ها کردیم، در حالی که حالا تنها ترجمه می کنیم و این مطلوب نیست. ما باید وسیع النظر باشیم، زبان های زنده و علمی روز را یاد بگیریم، زبان فارسی و عربی را هم دقیق بیاموزیم، با علوم روز دنیا آشنا شویم و فرهنگ سازی کنیم. الان فرهنگ سازی نمی کنیم؛ حتی بعضی وقت ها ترجمه درست و دقیقی هم از آثار خارجی ارائه نمی کنیم. من در یکی از دانشگاهها ترجمه فارسی یک اثر جامعه شناسی را از متن انگلیسی دیدم، ترجمه مغلوطنی بود. مترجم، بدون احساس مسئولیت مطالب آن کتاب را غلط ترجمه کرده بود و با چاپ این اثر، در معرفت شناسی و علوم انسانی مشکل به وجود آورده بود. این کارها صحیح نیست.

کشیان: وضعیت دانشگاه های آمریکا از نظر آزادی های اجتماعی و سیاسی به طور عام و به ویژه در دانشگاهها بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر و لشکر کشی آمریکا به عراق چگونه است؟

ساشادینا: بله، این بحث آزادی در دانشگاه های آمریکا هم موضوع بسیار جالبی است، چون خودم هم به کرات دیده و شنیده ام کسانی که در ایران زندگی کنند، تصور غلطی از این مقوله دارند و غالباً فکر می کنند همه چیز در آمریکا آزاد است! اما، ما که آنجا زندگی و کار می کنیم، می دانیم که این طور نیست و آزادی ما آنجا نسبی و محدود است. مثلاً اگر رئیس دیپارتمان آنجا یهودی باشد و ما را نپسندد، ممکن است از دانشگاه اخراجمان کند. به عکس، اگر ما مسلمانان در موردی اعتراض به حقی هم داشته باشیم، در روزنامه ها چاپ نمی کنند. این را امتحان کرده ایم، اگر روزنامه ای خلافی کرده باشد و اعتراض کنیم، اعتراض ما را نادیده می گیرند! یادم هست یک بار واشنگتن پست مقاله موهنی نوشته بود و در آن، یاسر عرفات را با پیامبر اسلام (ص) مقایسه کرده و با دروغ و تحریف تاریخ نوشته بود: پیامبر اسلام در صلح حدیبیه عهد شکنی کرد، عرفات هم با اسرائیل همین کار را خواهد کرد چون

□ من مهدویت و انتظار را که آسبب شناسی می کنم می بینم دین داری ما کمی تظاهری شده و این رضایت بخش نیست. من معتقدم که امام زمان ناظر بر ما و با ما هستند. ما در جامعه اسمشان را زیاد می بریم ولی از نظر اخلاق و اعمالمان از ایشان دوریم.



یاری خداوند پرچم ارزش هایمان را بر پام دنیا نصب کنیم و از موضع اسلامی مدافع حقوق انسان ها باشیم.

ساشادینا: ببینید! من هم مشغول نگارش کتابی درباره اسلام و حقوق بشر هستم. بحشم آنجا بر سر همین مسایل است. آقای کدیور گفته است که در اسلام اصلاً نمی شود از حقوق بشر صحبت کرد! من با ایشان اختلاف نظر دارم و در فصلی از آن کتاب اثبات کرده ام که بنیاد حقوق بشر نزد ما مسلمانان و در متون سنتی ماست؛ بله، قرائت تازه تری از آنها را لازم داریم ولی لزومی ندارد این موضوع را از غربی ها اقتباس کنیم. آنجا نشان داده ام که نظر آقای کدیور بر خطاست! این تنبلی ذهنی و کوتاهی ماست که جامعه شناسی، روان شناسی، مردم شناسی، حقوق بشر، انسان شناسی و علوم نظری دیگر را از متون اصلی خودمان استخراج و به روز نکرده ایم، ما تنها دنبال کار راحت ترجمه رفته ایم و از متون و منابع اصیل و اصلی خودمان

الگوی او کسی است که اعلام کرده می شود با دشمن عهدشکنی کرد! من مطلب مستدل، توضیحی و اعتراض آمیزی در پاسخ این مقاله نوشتم و به عنوان یک استاد دانشگاه برای آن نشریه فرستادم، اما آنها مطلب مرا اصلاً چاپ نکردند، در حالی که حرف آنها غلط و مغرضانه بود. من فیلمی را در یکی از سایت های آمریکا در بوستن دیدم، آنجا صراحتاً گفته بودند: چه چیزهایی را شما در دانشگاه نمی توانید بگویید. یکی از آن موارد این بود که شما نمی توانید از اسرائیل انتقاد کنید! به نظر من، اوضاع در شرایط پس از ۱۱ سپتامبر در آمریکا به سمت محدود کردن آزادی ها پیش می رود، مخصوصاً برای ما مسلمانان.

کشیان: با توجه به حضورتان در بسیاری از کشورها، تاثیر امام خمینی (ره) را در جهان اسلام و دنیای معاصر چگونه دیده اید؟

ساشادینا: امام خمینی (ره) تاثیری چند بعدی بر جهان معاصر داشته و دارند. من فعلاً تنها به سه بعد آن اشاره می کنم. امام خمینی (ره) اوایل دهه هفتاد میلادی انقلاب کردند، از آن زمان، من سه چیز را به وضوح مشاهده کرده ام: اول این که با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، در همه جای دنیا توجه خاصی نسبت به عدالت اجتماعی ابراز شد. دوم این که چهره دیگر آمریکا برای مردم جهان نمایان شد و ابهت آن شکست و سوم این که امام خمینی (ره) به دین نقشی جهانی دادند. ببینید! تا سال ۱۹۷۹ و حتی پس از جریان گروگان گیری، بدبینی نسبت به آمریکا هنوز کم بود. آمریکا هم خودش را منجی آخرالزمان نشان می داد! فوکویاما به صراحت می گفت: لیبرالیزم و سکولاریزم غرب می تواند منجی عالم شود و اگر مردم از آمریکا تبعیت کنند، وضع دنیا بهتر می شود! پیروزی انقلاب اسلامی و نقش موثر امام خمینی (ره) در این پیروزی، باعث محبوبیت ایشان در جهان سوم شد. امام خمینی (ره) تنها کسی بود که توانست جلوی آمریکا بایستد و بگوید: تو غلط کردی و در حق ما و دیگران کار خوبی نکردی. همان طور که می دانید، از اول قرن بیستم تا دهه ۶۰ و ۷۰، در جوامع اروپایی و آمریکا نسبت به دین و رهبران اصیل دینی اصولاً یک نوع بدبینی وجود داشت، اما امام با شخصیت کم نظیر و تقوای خودش توانست نظر مردم دنیا را نسبت به دین و رهبران دینی تغییر بدهد. امام خمینی (ره) به نقش دین در جامعه اصالت داد و بعد از آن دیدیم که نه تنها سخنگویان ادیان ابراهیمی، بلکه سخنگویان ادیان غیر ابراهیمی هم اظهار وجود کردند و در مقابل

کرامت دارد؟ ریشه، این کرامت که شما می گوید از کجاست؟ اما سکولارها آن موقع قدرت داشتند و کار خودشان را پیش بردند. در این چند ساله اخیر هم که مقارن پنجاهمین سال انتشار اعلامیه حقوق بشر بود، کتاب هایی چاپ شد و ما سعی می کنیم در این آثار، نشان بدهیم که بدون همکاری دین، حقوق بشر اصلاً معنایی نخواهد داشت و هیچ کس قبولش نمی کند. این امر هم مدیون امام خمینی (ره) است. به برکت همین نقش امام است که می بینیم سیاست دارد متوجه اخلاقیات می شود؛ یعنی «دین» سیاست را «اخلاقی» می کند. سکولارها هیچ وقت انتظار نداشتند که روزی سیاست اخلاقی شود. جالب است که حالا «با معیار دین» سیاستمداران مورد سوال قرار می گیرند، این که سیاستشان چقدر اخلاقی است؟ به همین خاطر است که شما می بینید حتی کنگره و دانشگاه های آمریکا هم کمیته اخلاق پیدا کرده اند! ما نمی گوئیم دین همیشه نقش مثبتی داشته یا از دین در طول تاریخ سوء استفاده نشده، اما معتقدیم که وجه مثبت دین در جهان معاصر، مدیون حرکت و شخصیت امام خمینی (ره) و به برکت وجود ایشان است.

کشیان: از مجموع حرکت های هماهنگ و تهاجم رسانه ای غرب علیه مقدسین و مقدسات اسلامی به این نتیجه می رسم که غرب، تهاجم فرهنگی ویژه ای را علیه اسلام به صورتی فعال و گسترده دنبال می کند. کشیدن کاریکاتورهای موهن، منع حجاب اسلامی در مدارس و دانشگاه های اروپا، اتهام تروریست بودن مسلمانان و اقداماتی از این دست، نشانگر این است که این گونه کارها در جایی سازماندهی و هماهنگ می شود، این پدیده را حضرت عالی چگونه تحلیل می کنید؟

ساشادینا: به نظر من همه اینها نشانه ترس غرب از جاذبه نیرومند اسلام است.

اسلام دینی موزون جامع، منعطف، هماهنگ و پرجاذبه است و از این جهت رقیب غرب است. مسیحیت رقیب غرب سکولار نیست، چون توانسته مثل اسلام دولت، تمدن و فلسفه ای بیاورد؛ تمدنی که دستاوردش کتاب و سواد و فکر و فقه و فرهنگ و فلسفه و آگاهی باشد. مسیحیت می گوید: نخوان، سوال نکن! مسیحیت هیچ وقت سواد آموزی را تعمیم نداده و تشویق نکرده است. در فرانسه و اروپا تا قرن ها به کتابخانه ها «بیلوکت» می گفتند، یعنی جایی که فقط انجیل می خوانند.

□ **شبیه سازی انسان از نظر فقهی درست نیست. در شبیه سازی انسانی هیچ تضمینی وجود ندارد که انسان از نسل و اصل پدر و مادرش قطع نشود. تسلسل نسل خیلی مهم است چون انسان حامل ارزش هاست. مشکل اصلی در شبیه سازی انسانی این است که سلول ها را از هر کسی می شود**

گرفت



ستمگران به دفاع از مظلومین پرداختند. یادم هست یکی از استادان دانشگاه هاروارد که فلسفه داتو را تدریس می کند، می گفت: ما آنجا بحثمان را از امام خمینی و آزادی فرهنگی شروع می کنیم؛ این که انسان در فرهنگ خودش چگونه می تواند آزاد باشد و لزومی ندارد در امر فرهنگ و آزادی از یک ابرقدرت پیروی کنیم. من در کتاب «اسلام و حقوق بشر» یکی از مباحث تازه ام، نقش دین در حقوق بشر است. همان طور که می دانید، وقتی اعلامیه حقوق بشر نوشته شد، دین را از آن حیطه بیرون کردند و گفتند: نه خدا و نه جغرافیا! چون پای این دو که وسط بیاید، مردم دچار اختلاف و تنش می شوند و کشورهای مختلف به جان هم می افتند! گفتند: اگر بخواهیم اعلامیه ای برای حقوق بشر بنویسیم، باید به عقلانیت انسان برگردیم و بگوییم: همه ارزش های انسانی از عقل و کرامت انسان است. همان زمان مسیحیان اعتراض کردند و گفتند: کرامت انسان را ما و انجیل به شما یاد دادیم و گر نه شما از کجا می دانستید که انسان

جرج مقدیسی مسیحی کتابی دارد به نام «تاریخ دانشگاه‌های اروپا» آنجا می‌گوید: تمام کالج‌ها و دانشگاه‌های اروپا به تقلید از مدارس مسلمانان در اورشلیم، بیت المقدس، الخلیل، بغداد و جاهای دیگر بنا شده‌اند. مسیحیان در طول جنگ‌های صلیبی، مدارس نظامیه و دیگر مدارس مسلمانان را دیدند که کتابخانه، شهریه، بورس تحصیلی و لباس مخصوص استادی داشتند، به تبعیت از آنها آکسفورد و دیگر دانشگاه‌ها را در اروپا تاسیس کردند. ببینید! اسلام دینی دنیاپذیر است، مثل مسیحیت منحرف شده نیست که بگوید شما نمی‌توانید مسیحی خوبی شوید مگر این که دنیا را ترک کنید! در اسلام، ثروتمند امین خداوند است. خیلی جالب است که در اسلام، برخلاف مسیحیت، حتی در روابط جنسی مشروع و سالم هم معنویت نهفته است. من معتقدم سکولاریزم غرب در شرایط فعلی، خودش را در برابر اسلام، خلع سلاح شده می‌بیند، این است که شتابزده و با عصبانیت دست به کارهای جنون‌آمیزی می‌زند که در نهایت به ضرر خود آنهاست نه اسلام. می‌بینید که با همه اهانت‌ها،

تهمت‌ها و حمایت‌های عجیب

و غریب از امثال سلمان رشدی‌ها و همه محدودیت‌هایی که برای مسلمانان اینجا و آنجا ایجاد می‌کنند، اسلام همچنان در اروپا و آمریکا پیش می‌رود. **کشیان:** در این شرایط به نظر شما شیوه مقابله مسلمانان با این تهاجمات گسترده و نرم چگونه باید باشد؟

ساشادینا: ببینید! یک بار من در ریچموند، تحت عنوان «حقوق بشر و کرامت انسان» سخنرانی داشتم. آنجا نامه امیرالمومنین

به مالک اشتر را مورد بررسی قرار دادم و خیلی مورد توجه حضار قرار گرفت. وقتی سخنرانی‌ام تمام شد، عده‌ای از یهودی‌ها پیش من آمدند و گفتند: این حرف‌ها را علی (ع) در زندگی خصوصی‌اش گفته است؟! گفتیم: نه، اتفاقاً وقتی مصدر حکومت و خلیفه مسلمانان بوده این حرف‌ها را زده است.

خیلی برایشان شگفت‌آور بود. من معتقدم منهای آن عده قلیلی که با برنامه و غرض ورزانه در اروپا علیه مسلمانان تبلیغات می‌کنند و یا به مقدسات ما اهانت

شیعیان تانزانیا از دین اسلام و تشیع خیلی کم می‌دانستند، اما به همان مقدار کم، خوب عمل می‌کردند، آنها عشق امام حسین (ع) را در دل داشتند و کارهای خوبی در این راه انجام می‌دادند.

تعصب صرف معنا کرده‌اند، در حالی که بنیادگرا بودن به مفهوم پیرو اصول بودن الزاماً مفهومی منفی ندارد.

ساشادینا: من در بحث بنیادگرایی معتقدم: هر مسلمانی به یک اعتبار بنیادگراست؛ چون بر اصول اولیه دینش می‌چسبد. بله، بنیادگرایی مسیحی از اساس با بنیادگرایی اسلامی تفاوت دارد، آن بنیادگرایی به خشونت نزدیک‌تر است تا به اصولی بودن! ما مسلمانان همگی به اصول عقیده داریم و اصولی هستیم، فکر می‌کنیم اصول دینمان خیلی مهم است و باید در زندگی مان آن را پیاده کنیم. اگر بنیادگرایی به این مفهوم باشد، بله، آن را قبول داریم. البته بنیادگرایی معانی مختلفی دارد. اختلاف شدیدی که من با آقای دکتر سیدحسین نصر دارم این است که او ناقد شدید اسلام اصول‌گرای امروز است؛ همان اسلامی که در انقلاب اسلامی تجلی پیدا کرد. البته من نمی‌گویم اسلام ایده آل را امروز در دستمان داریم، بله، اشکالاتی هم وجود دارد، ولی اگر به این نتیجه برسیم که اسلام فعال از شکل اسلام سنتی خارج شده و به دلیل آن که، این اسلام سیاسی و فعال شده و نظام شاهنشاهی را از بین برده،

پس دیگر اسلام سنتی نیست و نمی‌توانیم آن را قبول داشته باشیم، این خطاست. اینجاست که دکتر نصر به خطا می‌رود. اسلام فاقد حکومت نیست، اما هرگز کسی را به عنوان شاه معرفی نکرده است. من فکر می‌کنم دکتر نصر از مدرنیته می‌ترسد و به همین خاطر به اسلام سنتی برمی‌گردد و تصور می‌کند آنجا مصونیتش تأمین می‌شود، چون با این اسلام می‌شود با شاه بنشینیم و با شهبانوراه برویم! اما، با اسلام



فعال و انقلابی نمی‌شود این کارها را کرد چون این اسلام، اسلام فعال است. به گفته امام خمینی (ره)، اسلام آمریکایی داریم و اسلام ناب محمدی، اسلام ناب محمدی همین اسلام فعال در صحنه است، اسلامی که باید جوابگوی زمان باشد، نه اسلامی که در سنت‌ها گم شده باشد. بعضی‌ها اسلامی را می‌خواهند که بتوانند با آن هم نماز بخوانند، هم مشروب بخورند و هم جرم بروند و زیارت کنند، زمان شاه این طور بود. من قبل از انقلاب، سال‌ها در ایران این موضوع را از نزدیک دیده‌ام. الان دیگر

می‌کنند، اکثر مردم اروپا و آمریکا آگاهی چندانی از اسلام ندارند. در این گونه موارد که فرمودید، به نظرم می‌رسد که ما باید با استفاده از همه ابزارهای اطلاع‌رسانی، حقیقت دین اسلام را برای آنها بازگو و روشنگری کنیم.

کشیان: همان طور که مستحضرید، یکی از ترفندهای فرهنگی غرب، تحریف واژه‌ها و گاه مسخ آنهاست، مثلاً ببینید همین اصطلاح «بنیادگرایی» را چگونه تبلیغ کرده‌اند؟ گاه آن را معادل خشونت طلبی و

همه چیز مشخص شده است و نمی شود آن طور در دین دورویی کرد. امام خمینی (ره) یک حق بزرگ دیگری که بر مردم مسلمان ایران و امت اسلامی دارد این است که عزت و آبرو و استقلال فرهنگی را به آنها برگرداند. من دو سال هم به عنوان استاد مهمان در اردن تدریس کردم. اساتید آنجا در صورت ظاهر وانمود می کردند که مخالف انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره) هستند، اما همان ها در خلوت، کشو میزشان را می کشیدند، تصویر امام خمینی را آنجا نگاه می کردند و می گفتند: «هَذَا هُوَ رَجُلٌ» یعنی اگر مردی باشد همین مرد است. آن اساتید به من می گفتند: این مرد- یعنی امام خمینی- عزت نفس و کرامتشان را به ما برگرداند. من با همسرم به چین رفته بودم؛ در پکن می خواستم، نماز بخوانم، نمی دانستم چگونه از یک چینی، نشانی مسجد را ببرم.

بنابراین به راننده تاکسی با اشاره دست گفتم: می خواهم الله اکبر کنیم، گفت: خمینی اگتتم؛ بله، او ما را یک راست به مسجد مسلمانان پکن برد. معلوم بود که در ذهن او الله اکبر با نام خمینی (ره) و مسجد عجین شده است. مسجد هم که رفتیم، وقتی متوجه شدند که مسلمان هستیم به ما مجانی غذا دادند. در پکن نماز جماعت خواندیم، امام مسجد مردی جوان بود و به زبان چینی خطبه می خواند.

کتابخانه: در صحبت های تان اشاره ای به اختلاف آراء خودتان با دکتر سید حسین نصر کردید، ایشان در مورد بهره گیری از تکنولوژی دیدگاه خاصی دارند و در این زمینه کمی بدبین و محتاط اند با مدرنیته هم روی خوشی ندارند و از این نظر هم در گروه طرفداران اسلام سنتی قرار می گیرند. سؤال این است که چگونه می توان مسلمانی طرفدار اسلام سنتی بود و در عین حال به تکنیکی که بر آن اساس می توان این سنت را در جهان ترویج کرد، بدگمان بود؟

ساشادینا: ببینید! من یک مثالی می زنم و بعد وارد مبحث اختلاف نظرم با دکتر نصر در این موارد می شوم؛ ابو حامد غزالی کتابی دارد با نام «فضایح الباطنیه» که علیه باطنیه و شیعه نوشته است. بر این کتاب یکی از محققین غربی تحلیلی نوشته و به این نتیجه رسیده که یکی از دلایل حمله غزالی به تشیع در این کتاب، به خاطر این بوده که او تحت تأثیر تشیع قرار گرفته بود. غزالی می دانست که تشیع برعکس تسنن می تواند محرک و برانگیزاننده خیلی از انقلاب ها تحت زهبری امام معصوم شود. یکی از

□ علوم انسانی زیربنای همه رشته های دانشگاهی است. در دانشگاه های غرب، در کنار هر یک از شاخه های علوم تجربی، ریاضی، فیزیک و غیره، یک استاد علوم انسانی هم گذاشته اند تا مثلاً دانشمندان علوم هسته ای را راهنمایی کنند که علوم هسته ای چه رابطه ای با علوم انسانی دارد.

□ عقیده به امام زمان مثل عقیده به خداست، چون عقیده به غیب است؛ معتقدیم کسی هست که او را مشاهده نمی کنیم و تنها راه مشاهده این است که آدم خوبی باشیم و...

کارها و اقدامات غزالی این بود که سینه زنی و ذکر امام حسین (ع) و امام حسن (ع) را در مسجد حرام اعلام کرد، چرا؟ چون می دانست که شیعیان با ذکر نام آن دو بزرگوار، علیه دولت اهل سنت سلجوقی تحریک می شوند، انقلاب می کنند و چیزی از حکومت باقی نمی گذارند. من به یک صورت مقایسه ای می خواهم برسانم که دکتر نصر هم خیلی متأثر از مدرنیته است، آنقدر که اگر مدرنیته را از افکارش بردارید چیزی باقی نمی ماند.

کتابخانه: اما دکتر نصر به ظاهر مشهور به سنت گرایی است.

ساشادینا: بله، این ظاهر قضیه است، در عمق مطلب این طور نیست. وقتی انسان همه آثار او را به دقت می خواند، متوجه می شود که اگر او به مدرنیته عقیده نداشت، اینطور نمی نوشت. درست مثل غزالی که تشیع را در دلش اصیل می دانست، اما به ظاهر به آن حمله می کرد، اهل تسنن هم خوشحال می شدند که امام بزرگشان شیعه را در کتابش کوبیده است! دکتر نصر پوسته ظاهری سنت گرایی را دارد، از مدرنیته،

تکنولوژی و مدرنیسمیون شدیداً انتقاد می کند و در عین حال، ساخته و پرداخته همین مدرنیته است و این موضوع در فکرش راسخ است. با مطالعه سطحی آثار دکتر نصر انسان فریب می خورد که او یک سنت گراست، در حالی که اگر سنت گرا بود لااقل به سنتی که لازمه آن دفاع از اسلام اصول گرای امروز و در صحنه بود باید توجه می کرد و خیلی راحت اسلام حاضر دز صحنه حق و باطل را می پذیرفت. دعوی امروز دکتر نصر بر سر اسلام فعال و حاضر در صحنه است. من نمی خواهم نسبت به دکتر نصر بی انصافی کرده باشم، من می گویم: دکتر نصر میانه خوبی با اسلام فعال امروز ندارد و از این نظر، آراء او شبیه غزالی است. غزالی می گفت: شما هیچ وقت حتی علیه دولت فاسد و ظالم هم شورش و انقلاب نکنید، بلکه پیش خداوند دعا کنید هدایتش کند! او می گفت: اصلاً شاید خداوند دارد شما را به خاطر گناهی که کرده اید، عذاب و جریمه می کند! این گفته غزالی برای من هرگز معقول نیست.

کتابخانه: مغول ها هم برای توجیه جنایات و تجاوزگری های شان می گفتند: ما تازیانه خداوندیم!

ساشادینا: البته یک جنبه آراء دکتر نصر درست است؛ آنجا که به ما هشدار می دهد که کورکورانه مدرنیته را نپذیریم، چون خطرهایی در پی دارد. ما هم نسبت به مدرنیته و تأثیرات سوء آن خطرهایی را احساس می کنیم. نمی شود گفت که مدرنیته خطرناک نیست. تکنولوژی ممکن است ارزش هایی را که ما به آن تکیه می کنیم کم رنگ کند، ولی آن مشکل اصلی که ما با مدرنیته داریم این است که مدرنیته قداست خداوند، دین و محیط زیست را زیر سؤال برده و اصلاً قداستی برای چیزی باقی نگذاشته است. برای مدرنیته شرف و کرامت انسانی اصلاً مطرح نیست و این وحشتناک است. دین برای مدرن ها، تصمیم گیرنده زندگی نیست، بلکه دین اصلاً مهم نیست، انگار هیچ میزان و آخرتی هم وجود ندارد. شاید ما از دکتر سید حسین نصر در این جهت استفاده کنیم و بگوییم بسیار خوب، او توجه دهنده ای است که به ما هشدار می دهد که مدرنیته را کورکورانه نپذیریم، چون خطرهایی در پی دارد. ما در دانشگاه ها، خودمان این خطر را احساس می کنیم، بعضی از اساتیدی که مثلاً جامعه شناسی، روانشناسی یا مردم شناسی تدریس می کنند، شاید به قداست دین اعتقادی ندارند و خداوند را هم سبک می گیرند. ما می خواهیم از این

گونه افکار فاصله بگیریم و بگویم: نه فقط خداوند، بلکه طبیعت و انسان هم مقدس اند. انسان کرامت دارد و این کرامت به عقلانیت او نیست؛ عقل گاهی به نژادپرستی، آبارتاید و ظلم فرمان می دهد. بنابراین، ضمانتی وجود ندارد.

کشیان: بگذریم، در صحبت هایتان فرمودید که در دوره دکتری برای تحقیق در مورد مسأله تان درباره مهدویت، دو سال در ایران بودید. معمولاً رساله های دوره دکتری در ایران بعداً به صورت کتاب چاپ و منتشر می شوند؛ آیا رساله شما هم به چاپ رسیده است؟

ساشادینا: رساله دکتری در ایران یک مفهوم دارد و در غرب مفهومی دیگر. در ایران، ما از رساله دکتری توقع دیگری داریم. در ایران انتظار این است که رساله دکتری به عنوان یک کار علمی پژوهشی به سرعت بعد از دفاع به صورت کتاب چاپ و منتشر شود. در غرب معمولاً رساله دکتری فقط برای اثبات استعداد دانشجو است. آنجا این نگاه وجود دارد که ما بر تحقیق دانشجویی که دارد دوره دکتری را طی می کند نظارت کرده ایم و پذیرش آن از طرف دانشگاه به این معناست که این دانشجو از این پس لیاقت دارد که ادامه تحقیق بدهد. بنابراین، رساله دکتری اثبات کننده استعداد تحقیقی دانشجو است. بر این مبنا، کسی که مدرک دکتری گرفته و در دانشگاه تدریس می کند، کار اولش تجدیدنظر در رساله ای است که از آن دفاع کرده است. من هم همین کار را کردم و در رساله ام تجدیدنظر کردم و مواردی را که ناپخته بیان شده بود، اصلاح کردم، جاهایی که تحقیق بیشتری نیاز داشت، با صرف چهار سال وقت تحقیق مجدد کردم و با تأمل، تعمق و تفکر بیشتری به این اثر پرداختم و سرانجام این رساله را به صورت کتاب به چاپ رساندم.

کشیان: حضرت عالی چند روز پیش در سمینار دکترین مهدویت شرکت داشتید، لطفاً به عنوان یک ناظر بیرونی و به عنوان کسی که سال ها قبل و بعد از پیروزی انقلاب در ایران حضور داشته اید، مسأله انتظار و مهدویت را در ایران امروز آسیب شناسی کنید و در جهت اصلاح دیدگاه ها رهنمود بدهید.

ساشادینا: همانطور که گفتید من هم مثل شما دو دوره در ایران زندگی کرده ام، دورانی که مادر مشهد دانشجو بودیم، خیلی از دعاها را نمی خواندیم، اما حالا بعد از پیروزی انقلاب، بعد از هر نماز غالباً دعای فرج می خوانیم، دعای ندبه را با تمام مناسک می خوانیم. خیلی چیزها الآن جزو مناسک و مراسم ما شده، حالا این دعاها را با صدای بلند و گاه به

□ دکتر سیدحسین از مدرنیته، تکنولوژی و مدرنیسمیون شدیداً انتقاد می کند و در عین حال، ساخته و پرداخته همین مدرنیته است و این موضوع در فکرش راسخ است. با مطالعه سطحی آثار دکتر نصر، انسان فریب می خورد که او یک سنت گراست، در حالی که اگر سنت گرا بود، لااقل به سنتی که لازمه آن، دفاع از اسلام اصولگرای امروز و در صحنه حق و باطل است، باید توجه می کرد.

□ دکتر سیدحسین نصر از مدرنیته می ترسد و به همین خاطر به اسلام سنتی برمی گردد و تصور می کند آنجا مصونیتش تأمین می شود، چون با این اسلام می شود با شاه بنشینیم و با شهبانوران راه برویم! اما با اسلام فعال و انقلابی نمی شود این کارها را کرد.

صورت جمعی می خوانیم. من خودم اهل دعا هستم و دوست دارم دعا بخوانم و با پروردگار خودم راز و نیاز داشته باشم. دعاها ی شیعه، دانشگاه های اخلاق است. صحیفه سجاده را که باز کنید متوجه می شوید که امام سجاده (ع) در عین حال که دارد دعا می کند، به ما تعلیم اخلاقی می دهد که ظلم و دروغ چیز بدی است. ببینید! اخلاقیات خیلی مهم است. مثلاً من دعایی را از صحیفه سجاده به یاد دارم که ابتدایش این است: خدایا! من از تو عذر می خواهم برای آن زمان که مظلومی فریاد کرده داد من برس! و من نرسیدم. مادر مورد امام زمان می خوانیم: «اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی آباءه فی هذا الساعة و فی کل ساعة ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا...»

باید توجه کنیم که این دعا خیلی مدعی است. خیلی ادعا دارد، ولی در عمل خودم که نگاه می کنم می بینم که امام من، امام مهدی (عج) نیست؛ عمل من نشانگر شعار و دعایم نیست. این است که من وحشت عجیبی دارم نسبت به مراسمی شدن دعاها ایمان. الآن در جامعه، ما اسم امام زمان (عج) را

زیاد به کار می بریم، اما عمل اخلاقی ما امام زمانی نیست. ببینید! عقیده به امام زمان (عج) مثل عقیده به خداست، چون عقیده به غیب است. معتقدیم کسی هست که او را مشاهده نمی کنیم و تنها راه مشاهده ایشان این است که آدم خوبی باشیم و من وقتی کامل شده باشم، در کمال خودم درک می کنم که او امام من است که دارد تقویت می کند تا کمال پیدا کنم و اخلاقی تر شوم. انسان الگو طلب است؛ ما عقیده و الگویی لازم داریم تا بتوانیم خودمان را صافی کنیم. من حالا که «انتظار» را آسیب شناسی می کنم، می بینم اسم حضرت صاحب الزمان (عج) زیاد بر زبانمان می رود ولی درون ما نیست.

کشیان: جناب عالی از چه طریق تشخیص می دهید که اعتراف زبانی و بیرونی ما در درونمان نیست و تکرار این ادعیه آن معنویت لازم را در ما ایجاد نکرده است، اصولاً چه شاخصی در عمل نشان دهنده معنویت و ایمان درونی یک مسلمان و منتظر واقعی است؟

ساشادینا: من معتقدم، معنویت واقعی انسان به عمل اخلاقی او تبدیل می شود. من اگر معنوی باشم، ایمان و معنویت من در عمل من ظهور پیدا می کند. نیکوکاری، اخلاق خوب و نیک خواهی نشان دهنده معنویت است. معنویت حقیقی، انسان را متحول و اصلاح می کند؛ انسان را به کاری و آمی دارد که تا دیروز انجام نمی داد. به نظر من معنوی بودن، با اخلاقی بودن همسنگ است، این دو تا با هم جورند. متأسفانه من اینها را کمتر در خودمان می بینم. دو سال پیش، شب ۱۳ رجب، در حرم امام رضاع) سخنرانی داشتم و قرار بود درباره امام زمان صحبت کنم. آنجا به همین موضوع اشاره کردم و گفتم: ما امروز مسؤلیت سنگینی داریم، ما مدعی هستیم که عارف به اهل بیتیم و حقشان را می شناسیم؛ بنابراین اطاعتشان بر ما واجب تر است و اگر کوتاهی کنیم و انسان خوبی نشویم، به اهل بیت صدمه خواهیم زد، چون ولایت یعنی پاک شدن. من مهدویت و انتظار را که آسیب شناسی می کنم می بینم دین داری ما کمی تظاهری شده و این رضایت بخش نیست و درون مرا راضی نمی کند. من معتقدم که امام زمان ناظر بر ما و با ما هستند. ما در جامعه اسمشان را زیاد می بریم ولی به خاطر اخلاق و اعمالمان از ایشان دوریم.

کشیان: استاد! از این که در آخرین ساعات قبل از سفر طولانی تان فرصت استراحتتان را برای پاسخ به سؤالات در اختیار ما گذاشتید، صمیمانه از شما تشکر می کنیم.

ساشادینا: من هم از زحمات شما بسیار متشکرم.